

ماجرای کم کن و بازاً که مرا مردم چشم

خرقه از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت

دکتر هادی خدیور - عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان



و تردید راجع به «مردم چشم» بعید نمی‌داند، استاد خلیل خطیب رهبر است. آن‌جا که می‌نویسد: «...شاید در این بیت مقصود از مردم چشم به استعاره، وجود عزیز پیر باشد که در حکم مردمک دیده‌ی مریدان و اصحاب است و به رسم شکرانه خرقه‌ی خود را سوزانده است.»^۱

در این مقاله، به اختصار، به بعضی از معانی که شارحان درباره‌ی این بیت نوشته‌اند، اشاره می‌کنیم. آن‌گاه با ذکر شواهد و قرائنی، می‌کوشیم که اثبات کنیم منظور حافظ از ترکیب مردم چشم در این بیت، پیر یا شیخ بوده است.

۱- آقای محمدعلی زیبایی می‌نویسند: «دست از ماجرا بردار که مردم چشم (مراد خود چشم، مجاز جزء و اراده‌ی کل) از نادیدن تو آن‌چنان گریست که پرده بر من دریده شد (راز عشقم فاش شد) از زهد ریا باز آمد، خرقه‌ی سالوس از سر به در کردم و به شکرانه‌ی دست‌برداشتن از ریا، خرقه را بسوختم.»^۲

۲- دکتر خلیل خطیب رهبر می‌نویسند: «ای دوست، داستان جدایی و حدیث فراق را کوتاه کن که مردمک دیده‌ی من به شکر اصلاح ذات‌البین، خرقه از تن بر کند و در آتش افکند...»^۳

۳- دکتر محمدمبین ریاحی می‌نویسند: «گله‌گزاری را بس کن، و به نزد من بازگرد، زیرا که چشم من که گناهکار اصلی بود (به گناه عاشق شدن یا نگریستن به خوب‌روی دیگری)، گناه خود را به گردن گرفت و از آن استغفار کرد و (به رسم صوفیان و جوان‌مردان) خرقه‌ی رنگین خود را از سر خود بیرون آورد و آن را به نشانه‌ی تاوان گناه و به شکرانه‌ی توبه، به شکرانه‌ی آشتی با تو، سوخت...»^۴

۴- سودی می‌نویسند: «ماجرای ترک کن و بیا که مردمک چشم من خرقه‌ی خود را از سر درآورده، یعنی ما دیگر صلح کردیم، از این به بعد از گذشته بگذر.»^۵

۵- محمود دارابی می‌نویسند: «مردم چشم من، پرده‌ی چشم مرا که روشنایی تابع اوست، بلکه آلت روشنایی‌ست، به جمال عالم‌آرای تو از خود سلب کرد، دور انداخت.»^۶

۶- دکتر قاسم غنی می‌نویسند: «خرقه از سر به در آوردن، یعنی ترک روی و ریا کردن و به شکرانه بسوخت، تأکید همین معنی‌ست. یعنی به کندن خرقه‌ی تدلیس و تلبیس اکتفا نکرده، بلکه به شکرانه‌ی خلاصی از قید تدلیس و تلبیس آن را به کلی بسوخت... با وجود این، باز وجه اختصاص «مردم» درست روشن نیست، باید بیش‌تر تحقیق شود.»^۷

□ معنی این بیت از قدیم مورد اختلاف شارحان دیوان حافظ بوده است. تا آن‌جا که استاد بهالدین خرمشاهی می‌نویسد: «از دیرباز معنای این بیت مجهول و معماگونه می‌نموده است و تا امروز شرح خشنودکننده و شیوایی که نشان بدهد، این بیت معنای مستقیمی دارد، نوشته نشده است.»^۱

ملاحظه می‌شود که این بیت چهار رکن دارد. برداشت‌های گوناگون از این ارکان، باعث تفاوت در معانی داده‌شده از این بیت گردیده است. ماجراکردن، خرقه از سر به در آوردن، خرقه به شکرانه سوختن و مردم چشم. اما آن‌چه بیش‌ترین تفاوت‌ها را ایجاد کرده، طرز خواندن بیت و نقش دستوری «مردم چشم» در آن است.

در این مقاله قصد نداریم که درباره‌ی چهار رکن ذکرشده‌ی بیت، مطالبی را که دیگران نوشته‌اند، تکرار کنیم. اما باید بدانیم که گروهی از این شارحان نوشته‌اند که مردم چشم، خرقه‌ی خود را از سر به در کرد و سوزانید و گروهی دیگر نوشته‌اند که مردمک چشم، خرقه را از سر حافظ (عاشق) به در آورد و سوزاند.

همه‌ی شارحان با استناد به اشعار حافظ و اقوال دیگر عرفا، کم و بیش معنای یکسانی از سه اصطلاح اول، یعنی ماجراکردن، خرقه از سر به در آوردن و به شکرانه سوختن، به دست داده‌اند. آن‌چه بیش‌تر باعث تفاوت برداشت‌ها شده و در دیوان حافظ هم سابقه ندارد، خرقه از سر در آوردن مردم چشم و در آتش سوزاندن آن است که بعضی معانی متعددی مانند بی‌تابی کردن، گریه و زاری کردن، سرخ‌شدن و سوختن چشم سیاه شدن آن، کورشدن آن و سفید و روشن شدن آن از آن گرفته‌اند. دیگر قول کسانی که می‌گویند گریه و زاری و بی‌تابی چشم «مردم چشم» باعث فاش شدن راز شاعر (حافظ، عاشق) شده است.

این دو برداشت نسبتاً دور از ذهن، معنی روان و شیرین این بیت حافظ را دشوار نموده و شارحان را از قدیم تا امروز به تبعیت از یک‌دیگر به توجیهاات و شرح و بیان‌های اضافی کشانده است.

حافظ همیشه با کوتاه‌ترین و ساده‌ترین جمله‌ها، آن‌چه را در ذهن دارد، بر زبان جاری می‌کند. اگر مردم چشم را با توجه به شواهد موجود در ادبیات و دیوان حافظ، استعاره از پیر یا یار و شیخ بگیریم، راه رسیدن به یک معنی ساده و معقول را در این بیت هموار کرده‌ایم.

امانت‌داری و حق استادی ایجاب می‌کند که بگوییم در میان شارحان دیوان حافظ، از معاصران تنها کسی که این معنی را با شک

۷- سیدمحمد فرزنان می‌نویسد: «از ماجرای خرقه و بلوای عام در گذر و تن به تمنای عاشقانه من در ده و بدان که مردمک چشم من تا تو را دید، خرقه از تنم برکشید و بر آتش نهاد و بسوخت...»^۹

۸- پرتو علوی می‌نویسد: «... از گذشته‌ها درگذر که گذشته‌ها گذشته و بیش از این بهانه میاور که ماه‌رویان را با شما خرقه‌پوشان انس و موافقت نتواند بود، زیرا من از خرقه‌پوشی گذشتم. بیا که مردمک چشم من در انتظار آمدن تو و به امید فیض دیدار تو از خرقه‌پوشی گذشت و خرقه‌ی سالوس و ریا را از سر من به در آورد و در راه انجام این منظور، یعنی: «برای رفع عذر و بهانه خرقه را که مانع مؤانست و مؤالفت بوده به شکرانه‌ی آمدن تو بسوخت و مراد از خرقه‌سوزی چشم خونین شدن آن است...»^{۱۰}

۹- دکتر حسین علی هروی می‌نویسد: «دعوی و ماجرا را کوتاه کن و به‌سوی من برگرد، زیرا مردمک چشم خرقه‌ی مرا از سر به در آورد و به شکرانه سوخت...»^{۱۱}

۱۰- دکتر عبدالحسین زرین کوب می‌نویسد: «ماجرا کم کن و باز آن که مردمک چشم من چنان به باز آمدن امید بست و آن را قطعی و روی دادنی شمرد که به شکرانه‌ی این باز آمدن مثل یک صوفی که به حق پیوسته است و در غلبات آن حال به خرقه و رسم راه نیازی ندارد، خرقه‌اش را از سر بیرون آورد و سوخت...»^{۱۲}

۱۱- بهاءالدین خرمشاهی می‌نویسد: «آشتی‌کنان را طولانی مکن و بازگرد که منعی در کار نیست. یعنی مایه‌ی جدایی من از تو خرقه‌ی ریایی من بود که مرا به قید و تکلف می‌انداخت و تو را از من می‌رماند. چه تصور می‌کردی، من خرقه‌پوش رسمی و زهدپیشه‌یی هستم. اینک به همت مردمک چشم و بی‌تابی‌ها و افشاگری‌هایش آن خرقه‌ی سالوس از سر یا تن من دور شده است و به شکرانه‌ی رفع ریا و رفع حامل یا حجابی که بین ما بود در آتش سوخته و نابود شده است...»^{۱۳}

اگر مردمک چشم را آن‌طور که در ابتدای مقاله گفتیم، استعاره از شیخ و پیر بگیریم، در آن صورت معنی بیت آسان می‌شود و نیاز به این همه توجیه و تفسیر ندارد. حافظ به معشوق گله‌مند می‌گوید: «ماجرا را تمام شده تلقی کن، شیخ (پیر) به این مناسبت مجلس آشتی‌کنان به پا کرده، خرقه را کنده و به شکرانه‌ی این خبر در آتش سوزانیده است.

اما شواهدی که می‌توانیم برای اثبات منظور خود در معنای این بیت از دیوان حافظ نقل کنیم، عبارتند از:

۱- شکر ایزد که میان من او صلح افتاد
صوفیان رقص‌کنان ساغر شکرانه زدند
(غ. ۱۸۴، ب. ۵)

۲- ز گریه مردمک چشم نشسته در خون است
بین که در طلبت حال مردمان چون است
(۵۴- ۱)

در بیت بالا مردمان ایهام دارد، هم به معنی انسان‌ها و هم به معنی مردمک چشم.

۳- تا رفت مرا از نظر آن چشم جهان‌بین
کس واقف ما نیست که از دیده چه‌ها رفت
(۸۲- ۲)

۴- آه از آن نرگس جادو که چه بازی انگیخت
آه از آن مست که با مردم هشیار چه کرد
(۱۴۰- ۲)

۵- مردم چشمم به خون آغشته شد
در کجا این ظلم بر انسان کنند
(۱۹۷- ۷)

در بیت بالا انسان ایهام دارد، هم به معنی مردمک چشم و هم به معنی مردمک چشم و هم به معنی انسان.

۶- با توجه به معنی‌یی که از این بیت داده‌ایم، برای هر کدام از سه اصطلاح دیگر بیت یعنی: «ماجرا کردن»، «خرقه از سر به در کردن» و به «شکرانه سوختن آن» به یک مثال اکتفا می‌کنیم:

۱- آن کس که منع ما ز خرابیات می‌کند
گو در حضور پیر من این ماجرا بگو
(۴۱۵- ۵)

۲- سر و بالای من آن‌گه که درآید به سماع
چه محل جامه‌ی جان را که قبا نتوان کرد
(۱۳۶- ۵)

۳- در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک
جهدی کن و سر حلقه‌ی رندان جهان باش
(۲۷۲- ۳)

با توجه به چند بیت بالا، خرقه از سر به در کردن و دریدن آن در مواقع وجد و هیجان رواج داشته و در آتش سوزاندن، تأکیدی بر حالت هیجان و شادمانی دارد و در واقع قول مرحوم همایی که بعضی شارحان آن را نپذیرفته‌اند، به مرحوم دکتر یوسفی که در شرح بوستان آمده، صحیح است: «خرقه سوختن در میان فقرای اهل تصوف رسمی بوده است، نظیر صدقه‌دادن یعنی اگر بلایی رفع می‌شده یا خبر خوش بسیار مهمی می‌رسیده، یکی از اصحاب یا شیخ خرقه خود را به رسم صدقه می‌سوزانده است.»^{۱۴}

پی‌نوشت‌ها

۱- خرمشاهی، بهاءالدین، حافظ‌نامه، چاپ اول، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۶، بخش اول، ص ۱۷۹.

۲- دکتر خطیب رهبر، خلیل، دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی، چاپ اول، تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۶۳، ص ۲۷.

۳- زیبایی، محمدعلی، شرح صد غزل از حافظ، چاپ اول، تهران، پازنگ، ۱۳۶۷، صص ۱۲۰-۱۲۱.

۴- دکتر خطیب رهبر، خلیل، دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی، ص ۲۷.

۵- ریاحی، محمدمبین، گل‌گشت در شعر و اندیشه‌ی حافظ، چاپ اول، تهران، علمی، ۱۳۶۸، ص ۳۲۳.

۶- شرح سودی بر حافظ، ترجمه‌ی عصمت ستارزاده، ج ۱، ص ۱۵۸.

۷- دارابی، محمود، لطیفه‌ی غیبی، به نقل از گل‌گشت در شعر و اندیشه‌ی حافظ، ریاحی، صص ۳۲۵-۳۲۶.

۸- دکتر غنی، قاسم، یادداشت‌های دکتر قاسم غنی در حواشی دیوان حافظ، به کوشش اسماعیل صارمی، چاپ دوم، انتشارات علمی، ص ۱۳۲.

۹- مجله‌ی یغما، سال ۳۷، ص ۵۲۷ (به نقل از گل‌گشت ریاحی، ص ۳۲۸).

۱۰- علوی، پرتو، بانگ جرس، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳، صص ۹۲-۹۳.

۱۱- دکتر هروی، حسین‌علی، شرح غزل‌های حافظ، چاپ اول، تهران، نشر نو، ۱۳۶۷، ج ۱، صص ۸۹-۹۰.

۱۲- زرین کوب، عبدالحسین، از کوچه‌ی رندان، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۸۸.

۱۳- خرمشاهی، بهاءالدین، حافظ‌نامه، صص ۱۷۹-۱۸۶.

۱۴- دکتر یوسفی، بوستان، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۳۰۲، توضیحات (به نقل از گل‌گشت ریاحی، ص ۳۳۰).